

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

ا. م. شیری

۱۶ دسمبر ۲۰۱۱

واقعیت کدام است و موضع اصولی کدام؟

چگونه دیکتاتورهای بزرگ فراموش می شوند؟

در ارتباط با تحلیل ها و ترجمه هائی که در ماههای اخیر در ارتباط با جنگهای امپریالیستی به طور کلی و تحرکات و تهاجمات استعمارگران غربی پس از آغاز «بهار عربی» و بمباران و اشغال لیبیا به طور اخص، منتشر کردم، در نزد برخی دوستان و رفقاء چنین توهمی ایجاد شده است که گویا اغلب آنها یک جانبه و اساساً جنبه حمایت از «دیکتاتورها» را دارد. با احترام و اطمینان به صمیمیت و صداقت این دوستان منتقد، لازم به گفتن است که چنین برداشتی در بهترین حالت از درک نادرست مسأله ناشی می شود و ناخواسته با توضیح و افشای ماهیت تجاوزکارانه امپریالیسم و شناساندن سفارش دهندگان جنگهای اشغالگرانه مخالفت می کند. چرا؟ به این دلایل ساده که:

اولاً- نباید از نظر دور داشت که مقوله دیکتاتور و رژیمهای دیکتاتوری اصولاً خصلت و ماهیت طبقاتی دارند و به معنی سیادت و اعمال حاکمیت دولتی یک طبقه بر دیگر طبقات و اقشار اجتماعی تعریف می شوند که از منافع طبقاتی طبقه خود در مقابل تعرض دیگر طبقات و اقشار اجتماعی حفاظت و دفاع می کنند. اگر این تعریف ساده را با رژیمها و دولتهای غربی، به مثابه رشد یافته ترین کشورهای سرمایه داری، یعنی کشورهای امپریالیستی انطباق دهیم و اگر درجه رشد نظام سرمایه داری در این کشورها و ارتقاء آنها، از جمله، ایالات متحده آمریکا و چند کشور اروپائی به مرحله امپریالیستی را به خصوص پس از روی آوردن شدید به نظامیگری و تغییر ستراتیژی ناتو به مثابه پیمان نظامی اشغالگر به سوی جهانی سازی مورد توجه قرار دهیم، با قطعیت می توان گفت که رهبران و رژیمهای حاکم بر کشورهای امپریالیستی بزرگترین و خشن ترین دیکتاتورهای محسوب می شوند. بنابراین، تقسیم حاکمیتهای سرمایه داری به دمکرات و دیکتاتور، درک به غایت نادرست و غیرمنطقی از مفاهیم دیکتاتور و رژیمهای دیکتاتوری است که در واقعیت خود از عدم درک ماهیت استثمارگرانه نظام سرمایه داری و حد اعلائی رشد آن ناشی شده و با کمک رسانه های دروغبارکنی استعماری- امپریالیستی غرب به اذهان عمومی القاء می شود.

منحصر کردن مقوله دیکتاتور و رژیمهای دیکتاتوری به کشورهای خاورمیانه، شمال افریقا و یا به طور کلی به هر

کشور دیگر جهان خارج از محدوده سرزمینی کشورهای امپریالیستی، یک برداشت غیر علمی و یک تعریف کاملاً غیر منطقی از مقوله دیکتاتور و دیکتاتوری به حساب می آید. چنین قرآنتی از موضوع، در وهله اول به این توهم دامن می زند که گویا غرب امپریالیستی، صهیونیسم بین الملل و سفارش دهندگان جنگهای اشغالگرانه، یعنی بانک جهانی، صندوق بین المللی پول، سازمان تجارت جهانی و حکومت واتیکان همگی «دمکرات» اند و بی نیاز از نقد، شناخت و افشاء. خطر این اشتباه در این است که مداخلات نظامی امپریالیسم جهانی را در زیر پوششهای مختلف توجیه می کند، ماهیت و چهره از دید تاریخی مهاجم غرب را عاری از خلل معرفی کرده، حق آنها را برای داشتن حیاط خلوتها و مستعمرات به رسمیت می شناسد. اگر تاریخ غرب را (غرب ایدئولوژیک منظور است) از آغاز دوران برده داری به این سو و تا روز امروز از نظر بگذرانیم، اگر نگاهی گذرا به تاریخ کشور نامشروع ایالات متحده از زمان تشکیل آن تا امروز ببینیم، اگر نقش و عملکرد حاکمیتها و رژیمهای غربی در عظیم ترین و هولناکترین فجایع جامعه بشری را در نظر بگیریم و یا اگر حتی بدون وارد شدن به اعماق تاریخ، فقط نیم نگاهی به سیاستهای همین دولتها در همین دهه اول قرن حاضر ببینیم، می توانیم به روشنی ببینیم که دیکتاتورها و رژیمهای دیکتاتوری نه تنها مختص دنیای خارج از جهان غرب امپریالیستی نبوده، بلکه، بذر این پدیده ها اساساً در همین غرب ریشه دوانیده، رشد یافته و به مناطق دیگر جهان نیز رسوخ کرده است. تکیه به جا و بی جا بر وجود دیکتاتورها و رژیمهای دیکتاتوری در خاورمیانه و یا هر کشور دیگر خارج از جهان امپریالیستی و بزرگنمایی بیش از حد آنها، بی بحث و گفت و گو، از تبلیغات غرب نشأت گرفته و به منظور کتمان واقعیت امپریالیسم صورت می گیرد. خلاصه این که، دیو و هیولا سازی و دشمن تراشیهایی بی پایان از دیکتاتورهای «ملی» و پنهان کردن چهره از دید تاریخی جنایتکار دیکتاتورهای غرب، بخش جدائی ناپذیر سیاستهای امپریالیسم جهانی می باشد که در اذهان عمومی رسوخ یافته است. در همین ارتباط فقط دو نمونه: یکی، از تاریخ نسبتاً دور و دیگری، از همین سالهای اخیر مثال می آورم :

مثال اول- ایوان گروزنی، تزار روسیه در سالهای میانی قرن شانزدهم میلادی که حتی امروز هم نامش رعشه بر اندام بسیاری از شهروندان روسیه می اندازد، در دوره حاکمیت خود ۴ هزار نفر را اعدام کرد و الیزابت اول، پادشاه همزمان او در انگلیس، ۸۹ هزار نفر را به قتل رساند. با این وجود، پادشاه روسیه به ایوان مخوف شهرت یافت و از نظر بسیاریها به درستی به مثابه سمبل دیکتاتوری و خشونت در تاریخ ماند. اما پادشاه انگلیس، به ناحق به عنوان یک دولتمدار کبیر و دمکرات در تاریخ ماندگار شد .

مثال دوم- عملکرد رژیمهای حاکم امریکا، انگلیس و متحدانشان هم در داخل کشور خود، اعم از اعمال کنترل بی سابقه بر مردم به شکل شنود مکالمات تلفونی، زندانهای علنی و مخفی، نصب گسترده دوربینهای نظارتی و اعمال محدودیتهای بی حد و حصر، از میان برداشتن مخالفان در تصادفات و یا به شیوه های «خودکشی» و غیره و هم در خارج، به اشکال تهاجم نظامی و قتل های عام و کشتار انبوه توده های مردم، ویرانی های گسترده کشورهای اشغالی و اعدام و ترور دیکتاتورهای «ملی» در همین یک دهه قرن حاضر در کشورهایی از جمله، یوگسلاوی، افغانستان، سومالی، سودان، ساحل عاج، عراق، لیبیا و بسیاری دیگر همین امروز هم در جلو چشم همه است. از میان آنها می توان عملکرد صدام حسین، دیکتاتور عراق و رژیم بعث این کشور را با آنچه که «دمکراتها» و رژیمهای «دمکرات» غرب بر سر کشور و مردم عراق آوردند، مقایسه کرد .

به اساس برخی آمارها، در دوره حاکمیت رژیم بعث و دیکتاتوری ۳۷ ساله صدام حسین بر عراق، در حدود ۳۰۰ هزار نفر عراقی کشته شد و در عین حال، این کشور در بسیاری از عرصه های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی به

بیشرفتهائی نیز نائل آمد. اما امپریالیستهای امریکا، انگلیس و متحدان آنها پس از حمله به عراق در سال ۲۰۰۳، علاوه بر این که تمام زیرساختهای این کشور را به طور کامل ویران کردند، در عرض پنج سال، یعنی تا اواخر تابستان سال ۲۰۰۸، از میان ۲۴ میلیون نفر جمعیت این کشور، ۲ و نیم نفر را کشته، ۸۰۰ هزار نفر را مفقود الاثر نموده و بیش از ۸ و نیم میلیون نفر را نیز در داخل و خارج از کشور خود آواره ساختند. در لیبیا نیز وضع مشابهی را شاهدیم. صرفنظر از این که آمار مشخص و قابل اتکائی از رقم کشته شدگان مردم لیبیا در دوره ۴۲ ساله حکومت قذافی انتشار نیافته است، اما، یک آمار شدیداً تقلیل یافته از تلفات جنگ اشغالگرانه علیه این کشور، نشان می دهد که کشورهای عضو پیمان نظامی ناتو، در مدت تقریباً ۷ ماه، دهها هزار نفر (۵۰ هزار نفر) از مردم لیبیا را کشته، تمام زیرساختهای این کشور را در زیر بمبارانهای جنون آسا ویران نموده و یک باند تبهکار تروریستی را بر این کشور حاکم گردانیدند. اگر در کنار این آمارها، میزان کشتارهای بعد از سال ۲۰۰۸ عراق تا امروز را که هنوز پایانی بر آن متصور نیست، در نظر بگیریم، با قاطعیت می توان گفت که اگر دیکتاتورها و رژیمهای دیکتاتوری خارج از جهان غرب شمشیر داموکلس به دست گرفته و سر و پای هر کسی را که بر «تخت» آنها ننگند، قطع می کنند، اگر در عربستان سعودی «مجرمان» را گردن می زنند، اگر در ایران اسلامی زنان و مردان را سنگسار می کنند، مخالفان را از چوبه های دار می آویزند، تیرباران می کنند، غرب امپریالیستی به جای همه اینها، با بمب و موشک باران شهرها و روستاها، بی محابا مردم را در خانه های خود قتل عام می کند، نظامیان مهاجم را بر جان و مال و نوامیس مردم حاکم می گردانند و همانطور که آمارها نشان می دهند، شیوه های قتل و کشتار جمعی مخالفان و مردم عادی به دست دولتهای امپریالیستی بسیار خشن تر و شمار آنها بسیار فراتر از قربانیان شیوه های مجازات مطرود در کشورهای خارج از دنیای امپریالیسم می باشد. به نظرم، همین دو نمونه ثابت می کنند که دیکتاتور نامیدن صدام حسین یا معمر قذافی، چیزی جز تلاش برای کوچک نمائی و پنهان کردن چهره دیکتاتورهای بزرگ و رژیمهای فاشیستی و شبه فاشیستی غربی نبوده و مفهومی جز تحریف آشکار ماهیت واقعی این پدیده ها ندارد. مقایسه این موارد، قطعات چنین تصویری را از هم می گسلد و بی اعتبار می سازد.

ثانیا- همه دیکتاتورها و رژیمهای دیکتاتوری در کشورهای پیرامونی و کمتر رشديافته سرمایه داری مثل هم نیستند. دیکتاتورها نیز مثل هر پدیده دیگر وجوه اشتراک و افتراق زیادی با هم دارند و این شباهتها و تفاوتها، مستقیماً با تضادهای داخلی سرمایه داری، با درجه رشد و تکامل سرمایه داری در هر کشور و با تشکیل بورژوازی ملی و وابسته در آن بستگی دارد که ضرورتاً و باید همه آنها را مد نظر قرار داد.

هر دیدگاهی که بخواهد صدام حسین، معمر قذافی، بشار اسد، لوران گباگبو و حتی علی خامنه ای و عمر البشیر را با دیکتاتورهای سوگلی و دست نشانده غرب حاکم بر عربستان سعودی، اردن، قطر، کویت، با بن علی، حسنی مبارک، عبدالله صالح در یک ردیف قرار دهد و پیشرفتهای و برتری های جامعه عراق، سوریه، لیبیا، ایران و ساحل عاج نسبت به مصر، تونس، عربستان، یمن و امثال آنها را نبیند، قطعاً به همان دیدگاه امپریالیسم جهانی خواهد رسید که دیکتاتورها و رژیم های دیکتاتوری گروه اول را به مراتب بدتر و خطرناک تر از گروه دوم دانسته، سرنگونی آنها را حتی از طریق حمله نظامی خارجی و به قیمت قتل عام تودها و خرابی های غیرقابل ترمیم کشور تأیید می کند. اما واقعیت این است که اگر چه همه اینها به واقع دیکتاتور هستند و رویکردهای مشابهی را برای قلع و قمع مخالفان و برقراری فشار و خفقان در جامعه به کار می گیرند، ولی به لحاظ وابستگی به مراکز قدرت جهانی، تفاوتهای ماهوی با همدیگر دارند. بدین معنی که گروه اول به خاطر پیروی از سیاستهای داخلی و خارجی نسبتاً مستقل، مغضوب دیکتاتورها و رژیمهای دیکتاتوری غرب واقع می شوند. اما گروه دوم، دیکتاتورهای هستند

که دوام و بقا خود را در وابستگی مطلق به مراکز قدرت جهانی می بینند و به تبعیت از سیاست های همان مراکز قدرت، استقلال کشور را از بین می برند، ثروتهای ملی را به نفع امپریالیسم جهانی به توبره کشیده، در اشغال دیگر کشورها مشاطه گری می کنند، پایگاه نظامی در اختیارشان می گذارند و بخش اصلی هزینه جنگهای امپریالیستی- استعماری را تأمین می کنند.

البته، همه اینها فقط یک طرف قضیه است. اما، طرف دیگر و اصلی قضیه عبارت از چگونگی برخورد به هر نوع مداخله خارجی، به ویژه، به مسأله حمله نظامی و جنگهای استعماری می باشد. بدین معنی که تحلیل و بررسی اوضاع داخلی و رژیم حاکم هر کشور مفروض، یک موضوع، و مسأله دخالت و تهاجم نظامی خارجی، یک موضوع کاملاً دیگری است که هیچ ربطی به هم ندارند و باید به تفکیک و جدا از هم مورد تجزیه و تحلیل قرار داده شوند. هر گونه تلاش برای در هم آمیزی این دو موضوع، در واقع گام اول به سوی صحنه گذاشتن بر مداخلات و تهاجمات نظامی دولتهای امپریالیستی و حداقل به معنی تأیید غیرمستقیم حق قیومیت امپریالیسم جهانی بر دیگر کشورهاست. به گمانم مخلوط کردن این دو موضوع، دقیقاً به معنای پذیرفتن همان تئوری بی پایه ای است که برخی احزاب، سازمانها و اشخاص منفرد، عامل و علت اصلی تهاجمات امپریالیسم جهانی به کشورهای پیرامونی را در موجودیت دیکتاتورها و رژیمهای دیکتاتوری خارج از جهان امپریالیستی جست و جو می کنند نه در ماهیت خود مهاجمان. این متد برخورد به موضوع را می توان یک نوع چشمک زدن و دادن چراغ سبز به امپریالیسم جهانی معنی کرد که می گوید: «آقایان دیکتاتورهای جنگ افروز غربی، اگر به کشور من لشکر بکشید، اگر آن را ویران و هم میهنانم را قتل عام کنید، به فکر من هم باشید. چون من هم با رژیم حاکم مخالف بودم، پس، نظر لطفی هم به من داشته باشید»

خلاصه گفتار این که، صرفنظر از کیستی دیکتاتورها و نوع رژیمهای حاکم، هر گونه مداخله خارجی برای مستعمره سازی دیگر کشورها، خواه به شکل جنگهای استعماری مثل آنچه که به اشغال لیبیا، عراق، افغانستان، یوگسلاوی ساحل عاج و غیره منجر شد و خواه به اشکال سیاسی، اقتصادی و غیره که عربستان سعودی، مصر، کوریای جنوبی، اردن، تونس و امثالهم را به تیول خصوص امپریالیسم تبدیل کرده است، اقدامی تجاوزکارانه، جنایتکارانه و مطرود است که باید بدون اما و اگر مورد نکوهش و تقبیح قرار گیرد. در این حالت، هر انسان صلحدوست و میهن پرست و آزادیخواهی موظف است چهره واقعی مهاجمان را افشاء کند؛ ماهیت امپریالیسم جهانی و سفارش دهندگان جنگهای استعماری را به مردم بشناساند؛ باید همراه با همه صلحدوستان جهان در جهت متوقف کردن ماشین جنگی امپریالیسم جهانی، برای برچیدن پایگاههای نظامی آن در سراسر جهان و انحلال پیمان تروریستی- نظامی ناتو کوشش کند؛ باید به دولتهای استعمارگر بفهماند که تعیین مشروعیت و یا عدم مشروعیت رژیم حاکم این یا آن کشور نه حق شما، بلکه حق مردم همان کشور است. باید بتواند بگوید که آقایان اوباما، سارگوزی و بوش، بلر، براون و... در جای خود بنشینید و دستور برکناری و ساقط کردن این یا آن دیکتاتور را صادر نکنید! کشورهای مختلف را اشغال و ویران نکنید! در کشورهای مختلف تحت عناوین دموکراسی خواهی و بشردوستی ارتشهای مزدور و گروههای مسلح تروریستی، بمبگذار و خرابکار تشکیل ندهید! آنها را با پول و اسلحه تأمین نکنید! جوامع پیرامونی را به آشوب نکشید! مردم را قتل عام نکنید! به «انقلابات رنگی» و کودتاهای نظامی نقطه پایان بگذارید و ...

و زمانی که صحبت از برکناری دیکتاتورها و رژیمهای دیکتاتوری حاکم هر کشور مفروض به میان می آید، باید در تحلیل و بررسی جداگانه، سیمای ضد ملی و ضد انسانی آنها را افشاء کرد، سیاستهای ضد مردمی آنها را توضیح

داد، مبارزه توده های مردم، به خصوص کارگران و زحمتکشان یدی و فکری و دیگر اقشار محروم جامعه را سازمان داد، با فراهم ساختن زمینه های عینی و ذهنی به زیر کشیدن دیکتاتورها و رژیمهای دیکتاتوری، با رد هر گونه دخالت خارجی، برای سرنگونی آنها اقدام کرد.

توضیحات فوق نشان می دهد که علت اصلی و اساسی برداشت نادرست دوستان منتقد، دقیقا بر پایه شناخت نیمه ناقص از دیکتاتور و رژیمهای دیکتاتوری و بر مبنای عدم تفکیک و در هم آمیزی دو مسأله دخالت خارجی و حق مردم هر کشور در تعیین تکلیف با رژیم حاکم بر میهن خود استوار است.

<http://eb1384.wordpress.com/2011/12/14/>

۲۳ آذر ۱۳۹۰